

تبعيض و اتنيک‌ها

تمسخر اتنيکی؛ زبان به مثابه ابزار سرکوب

در گفت‌وگو با نسرین افزلی: تبعيض؛ سرکوب خاموش اما بنيان افکن

حق تعيين سرنوشت در قوانين بين‌المللی

اقوام و اقليت‌ها: ناخودی‌های سياست ايران

لقمان و زانيار مرادی؛ دو برادر محکوم به اعدام

محروم کردن همسر عبدالفتاح سلطانی از دیدار با همسرش در زندان



یک منبع نزدیک به خانواده عبدالفتاح سلطانی، وکیل زندانی به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت که اجازه ملاقات حضوری همسر این زندانی سیاسی با او صادر نشده و تنها مادر و فرزند سلطانی موفق به دیدار شده‌اند. معصومه دهقان، همسر این زندانی سیاسی هم در صفحه فیس‌بوک‌اش در یک پست عمومی نوشت: «آقای خدابخشی دادیار ناظر زندان با ملاقات حضوری من موافقت نکرد! من ماندم، و فرزندم مادر بزرگ سالخورده‌اش را به زحمت راهی سالن ملاقات کرد.»

منبع نزدیک به خانواده سلطانی در ادامه با اشاره به این که خانواده‌ها هر ماه می‌توانند یک ملاقات حضوری داشته باشند، گفت: «همسر آقای سلطانی هفته گذشته درخواست ملاقات حضوری داده بود. آقای خدابخشی دادیار ناظر در دفترش حضور نداشته و درخواست به دفتر او تحویل داده شده بود. دیروز وقتی مراجعه کردند، متوجه شدند که نوشته شده فقط مادر و فرزندان او اجازه ملاقات دارند و به همسر او اجازه ملاقات حضوری ندادند. دلیل این اقدام را هم اعلام نکرده‌اند، اما این اولین بار نیست که دست به چنین اقدامی می‌زنند، بارها مانع انجام ملاقات حضوری شده‌اند. خدابخشی، دادیار

ناظر زندان هم تنها هفته‌ای یکی یا دو روز آن‌جاست و ارباب رجوع‌ها به سادگی به او دسترسی ندارند که دلیل این رفتار را بپرسند.» عبدالفتاح سلطانی، وکیل و عضو کانون مدافعان حقوق بشر روز ۱۹ شهریور ماه ۱۳۹۰ دستگیر شد و به اتهامات تبلیغ علیه نظام، اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی، تشکیل کانون مدافعان حقوق بشر و تحصیل مال حرام از طریق دریافت جایزه حقوق بشر نرنبرگ در دادگاه بدوی به ۱۸ سال حبس و تبعید به شهر برازجان و ۲۰ سال محرومیت از وکالت محروم شد. این حکم در دادگاه تجدید نظر به ۱۳ سال حبس تغییر کرد.

انتقال ناگهانی سعید رضوی فقیه از بیمارستان به زندان



سعید رضوی فقیه علی‌رغم ناتمام ماندن درمان و برخلاف نظر پزشکان به زندان بازگردانده شد. به گزارش میزان خبر، این زندانی سیاسی پس از برخوردهای خشن و توهین آمیز ماموران، روز ۲۵ مرداد ۱۳۹۴ به زندان بازگردانده شد.

وی به دلیل ناتمام ماندن دوران درمان قلبی پس از جراحی قلب باز، دچار حمله قلبی، عفونت ریه و آسم شده بود و اکنون نیز به نظر پزشکان به حداقل یک ماه درمان بازتوانی در بخش مراقبت‌های ویژه نیاز دارد. دوران محکومیت رضوی فقیه پنج ماه پیش به پایان رسیده و او در انتظار دادگاه سخنرانی سال ۹۲ همدان خود در زندان رجایی‌شهر به سر می‌برد.

جلوگیری قوه قضاییه از اعزام نرگس محمدی به بیمارستان



قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران با وجود اعلام نظر پزشکان معتمد این قوه مبنی بر اینکه نرگس محمدی باید تحت نظر پزشک متخصص قرار گیرد، از اعزام این فعال مدنی به بیمارستان جلوگیری می‌کند. به گزارش سایت کانون مدافعان حقوق بشر، نرگس محمدی در ساعات پایانی روز شنبه، دهم مرداد ماه ۱۳۹۴ پس از آن که به مدت هشت ساعت دچار فلج عضلانی می‌شود به بیمارستان طالقانی تهران منتقل شده و تحت مراقبت‌های پزشکی قرار می‌گیرد. اما پزشکان بیمارستان طالقانی پس از انجام معاینه‌های اولیه اعلام می‌کنند که خانم محمدی باید تحت نظر پزشک متخصص قرار گیرد.

با وجود این نظر، مقام‌های مسئول در قوه قضاییه، خانم محمدی را با وجود تأکیدهای پزشکان مبنی بر معاینه این مدافع حقوق بشر توسط پزشک متخصص، روز یکشنبه، ۱۱ مرداد ماه، دو ساعت قبل از انجام ملاقات هفتگی به زندان اوین منتقل می‌کنند. خانم محمدی، نائب رییس کانون مدافعان حقوق بشر به بیماری‌های

آمبولی ریه و فلج عضلانی مبتلا است. پزشک‌های متخصص در خصوص دو بیماری آمبولی ریه و فلج عضلانی معتقد هستند که این بیماری‌ها در فضای زندان تشدید شده و در نهایت در پی بی‌توجهی می‌تواند به معلول شدن بیمار بیانجامد. دو هفته قبل نیز خانواده خانم محمدی در پی تشدید بیماری این فعال مدنی زندانی، با موافقت دادستانی تهران برای روز سه‌شنبه، ششم مرداد ماه ۱۳۹۴ از پزشک متخصص مغز و اعصاب وقت گرفته بودند که بنا بر دلایل نامشخص، مقام‌های مسئول در قوه قضاییه از اعزام خانم محمدی به نزد پزشک متخصص امتناع کردند.

تمسخر اتنیکی؛

زبان به مثابه ابزار سرکوب



شاهد علوی / روزنامه‌نگار



سخن گفتن و نوشتن درباره آسیب‌های ناشی از جوک‌ها و شوخی‌هایی که گروه‌های اتنیکی را هدف می‌گیرد، مهم است و اهمیت آن بیش از هر چیز ناشی از قابلیت این گونه «شوخی‌های هدفدار» در تولید کلیشه‌هایی است که مضمّن تحقیر و تخفیف گروه‌های اتنیکی هدف است. نتیجه مستقیم چنین رفتاری هم تقویت نابرابری‌هایی است که به روابط سلطه بین اکثریت و اقلیت مشروعیت می‌بخشد.

می‌دانیم که تقریباً در همه جوامع به دلایل مختلفی و از جمله به دلیل تعارض منافع عینی و یا نظام ارزشی متفاوت، گروه‌های برخوردار، محبوب و یا دارای قدرت در جامعه به سوزهای طنز بدل شده و درباره آن‌ها و رفتار و خلقیات طبقاتی، حرفه‌ای و یا شغلی‌شان جوک‌های تمسخر

آمیز و یا صرفاً مفرح زیادی ساخته و وارد فرهنگ عمومی می‌شود. اما اقلیت‌های اتنیکی در درون خود واجد طبقات و دسته‌بندی‌های بسیار متنوع و متمایزی هستند و اصولاً نمی‌توان خلقیات و رفتارهای مشترکی برای آنان قایل شد و شوخی‌هایی که آن‌ها را هدف می‌گیرد عامدانه این تمایزات را نادیده گرفته و کلیشه‌های ذهنی منفی را بر گروه اتنیکی اقلیت تحمیل می‌کند.

به این ترتیب بر خلاف جوک‌های مثبت که معمولاً ناظر بر یک وضعیت خنده‌دار و یا یک اتفاق استثنایی است، جوک‌های قومیتی مبتنی بر کلیشه‌های منفی طراحی می‌شوند. حماقت، وحشی‌گری، بلاهت، بی‌غیرتی، عقب ماندگی و حرص از جمله کلیشه‌هایی است که به همه افراد متعلق به یک هویت اتنیکی نسبت داده می‌شود و جوک بر اساس آن ساخته می‌شود.

مساله مهم این است که این جوک‌ها، صرف‌نظر از توهین‌آمیز و تحقیر آمیز بودن، کلیشه‌ها را به تدریج چنان طبیعی جلوه می‌دهند که هویت‌های مورد حمله

با صفات کلیشه‌ای نسبت داده شده به آن‌ها خطاب و یا بازشناسی می‌شوند. در این مرحله حماقت اعضای یک گروه اتنیکی، طبیعی و ذاتی آنان دانسته شده و همین ذاتی دانستن، موقعیت فرودست آنان را در ساخت سیاسی و اجتماعی موجه جلوه می‌دهد.

اما مردم کشورهای مختلف درباره شهروندان دیگر کشورها جوک زیاد می‌گویند و به طور قطع در همه موارد نمی‌توان گفت گروهی که جوک خنده‌دار درباره آنان گفته شده است از نظر فرهنگی واقعاً قربانی یک نگاه کلیشه‌ای شده‌اند. برای داشتن درک درستی از قابلیت کلیشه‌ساز یک جوک قومیتی خاص، علاوه بر ضرورت درک جایگاه گروه هدف در ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی جامعه میزبان باید به باور عمومی درباره گروه هدف هم توجه داشت.

جان مورریل مولف کتاب فلسفه طنز که به فارسی هم ترجمه شده است در اشاره به جوک‌هایی که به شهروندان و یا فرهنگ‌های مختلف نسبت داده می‌شود به همین موضوع باور عمومی می‌پردازد و می‌نویسد در

می توان مدعی شد بخش عمده‌ای از کسانی که جوک‌های اتنیک را تکرار می‌کنند و با شنیدن آن سرخوش می‌شوند بر اساس کلیشه‌هایی که جوک‌ها بازتولید می‌کنند درباره ترک‌ها، کردها، لرها، رشتی‌ها و عرب‌ها دارای ذهنیت و پیش‌داوری هستند. پیش‌داوری که خصوصیات فرضی یک ترک را به همه ترک‌ها تعمیم می‌دهد و در نهایت منطقی خود، جوک‌ها را نه بر اساس موقعیت‌ها که بر اساس گروه‌های اتنیک دسته‌بندی می‌کند. به این ترتیب حتی در مواردی که گوینده جوک به کلیشه منفی باور ندارد با ایفای نقش در گسترش این کلیشه، ناخواسته به باور پذیر کردن آن کمک می‌کند. کلیشه‌هایی که دلایل ذهنی و به ظاهر موجه فرهنگی را برای طبیعی جلوه دادن جایگاه فرودست گروه اتنیک هدف در سلسله مراتب قدرت و منزلت اجتماعی فراهم می‌سازند.

لطیفه‌ای که درباره یک فغانورد لهستانی است، باور فرضی فغانورد به اینکه پرواز کردن به خورشید در شب باعث خنک ماندنش می‌شود احمقانه و موجب خنده است، اما احمقانه‌تر آن است که یک انسان واقعی به آن باور داشته باشد. به نظرم این نکته موریل از لحاظی بسیار راهگشا است.

واقعیت تلخ آن است که تعداد قابل توجهی از شهروندان غیر ترک ایرانی وقتی یکی از جوک‌های «یک ترک ...» را می‌شنوند، پس از خنده‌ای مفصل می‌گویند: «خوب ترک ... است دیگر چه کارش می‌کنی!» به این ترتیب و با وام گرفتن از نکته موریل باید گفت این که احمق‌هایی کلیشه‌های پرداخته شده درباره «حماقت گروه اتنیک دیگری» را باور کرده‌اند و بر اساس آن هم کنش اجتماعی خود را سامان می‌دهند، دلیل کافی برای نادرست شمردن جوک‌های قومیتی و کارکرد مخرب آن در اختیار ما قرار می‌دهد.

می‌توان مدعی شد بخش عمده‌ای از کسانی که جوک‌های اتنیک را تکرار می‌کنند و با شنیدن آن سرخوش می‌شوند بر اساس کلیشه‌هایی که جوک‌ها بازتولید می‌کنند درباره ترک‌ها، کردها، لرها، رشتی‌ها و عرب‌ها دارای ذهنیت و پیش‌داوری هستند. پیش‌داوری که خصوصیات فرضی یک ترک را به همه ترک‌ها تعمیم می‌دهد و در نهایت منطقی خود، جوک‌ها را نه بر اساس موقعیت‌ها که بر اساس گروه‌های اتنیک دسته‌بندی می‌کند.

به این ترتیب حتی در مواردی که گوینده جوک به کلیشه منفی باور ندارد با ایفای نقش در گسترش این کلیشه، ناخواسته به باور پذیر کردن آن کمک می‌کند. کلیشه‌هایی که دلایل ذهنی و به ظاهر موجه فرهنگی را برای طبیعی جلوه دادن جایگاه فرودست گروه اتنیک هدف در سلسله مراتب قدرت و منزلت اجتماعی فراهم می‌سازند. اما در مقام دفاع از جوک‌های اتنیک گفته می‌شود که اولاً تکرار برخی از این جوک‌ها توسط افرادی که خود جزئی از این اتنیک‌ها هستند نشان می‌دهد این صفات حتی اگر کلیشه‌ای باشند لزوماً آزاردهنده و تحقیرآمیز نیستند و ثانیاً صفات کلیشه‌ای این گونه صفات به ساکنان بسیاری از شهرها نسبت داده می‌شود و صرفاً خاص اتنیک‌ها نیست.

در مقام نقد این نظر باید گفت برای مثال، «زرنگی» یا «زبلی» صفات بدی نیستند که به مردم یک شهر نسبت داده شوند و به این ترتیب به احتمال زیاد کسی از انتساب این صفات به خود دلگیر نمی‌شود و متضمن تحقیر دیگری هم نیستند. اما قاعدتاً نادان، خنگ، احمق یا جانی

دانستن بخشی از مردم هم کلیشه‌ساز است و هم آزار دهنده و دشوار بتوان تصور کرد اکثریت یک مردم از انتساب این صفات به خود خشنود باشند. اما اصولاً قیاس جوکی که متضمن نسبت دادن یک خصوصیت به همه ساکنان یک شهر است با جوکی که یک اقلیت اتنیک را هدف می‌گیرد نادرست است و این حتی فارغ از نسبتی است که گروه هدف با قدرت دارد و قطعاً در ارزیابی اثر جوک و برداشتی که از آن حاصل می‌شود موثر است. نکته کلیدی این‌جا در «جمعیت» است که ما صفت را به آن‌ها نسبت می‌دهیم. در واقع، هرچند فرهنگ و تاریخ مشترک جز ممیزه‌های یک گروه اتنیک به شمار می‌آیند اما این بدان معنی نیست که یک ویژگی رفتاری خاص را می‌توان به یک گروه اتنیک خاص نسبت داد. برای مثال، اصفهان یک شهر است و مردم آن شهر با هم تعاملات روزانه دارند و احتمالاً جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان پس از مطالعه این مردم می‌توانند برخی از ویژگی‌های فرهنگی و رفتاری آن‌ها را با اما و اگر واستثنا مشخص کنند. اینجا اگر به یک اصفهانی گفته شود «مقتصد»، اگر بدانیم این حکم کلی نیست و استثنا دارد، می‌توانیم بگوییم احتمالاً داریم درباره یک خصوصیت فرهنگی در این مردم که دلایل تاریخی و جغرافیایی خاصی دارد، صحبت می‌کنیم و کارمان کلیشه‌پردازی نیست.

اما وقتی می‌گوییم ترک‌ها یا لرها یا عرب‌ها یا بلوچ‌ها فلان هستند، دقیقاً داریم درباره چه کسانی صحبت می‌کنیم؟ در چارچوب کدام تعاملات و روابط و تاریخ و جغرافیا و الزامات و سرگذشت مشابه، یک ویژگی فرهنگی را هم‌زمان به یک ترک زنجانی و تبریزی و همدانی نسبت می‌دهیم؟

در نهایت باید گفت: «جوک‌های اتنیک چه آن‌ها که واکنش برون‌فکنانه به شکست‌های تاریخی ما هستند و با تحقیر دیگری سعی در بزرگ نشان دادن خود ما دارند و عرب‌ها و ترک‌ها را هدف می‌گیرد و چه آن‌ها که واکنش کم‌تر برخوردارها به برخورداران است و شمالی‌ها را بیشتر هدف می‌گیرد و چه آن‌ها که بازتاب نگاه مرکز محور به کسانی است که در برابر فرهنگ غالب مرکز مقاومت می‌کنند و مقاومت‌شان به بدویت تقلیل داده شده است و کردها و بلوچ‌ها و لرها بیشتر مخاطب آن هستند، همه خبر از بیماری فراگیری می‌دهند که فرهنگ ارتباطی نوین به جای کمک به درمان آن، در خدمت ترویج بیشترش قرار گرفته است.» بیماری که شیوع بیشتر آن تنها به مرتفع‌تر شدن دیوار بی‌اعتمادی و بیگانگی بین اتنیک‌های مختلف ایران کمک می‌کند.

تبعیض؛ سرکوب خاموش اما بنیان افکن

در گفت‌وگو با نسرین افصلی



افراد باید برای دستیابی به حقوق خود، تلاش کنند و در برخی موارد به مبارزه دست بزنند. نسرین افصلی دانشجوی دکترای رشته‌ی جامعه‌شناسی در امریکا و فعال حقوق زنان معتقد است که بنیادگرایی و مردسالاری از اول شکل‌گیری انقلاب وجود داشته است. اتحاد نیروهای ایدیولوژیک اسلام‌گرا که با تفکرات مردسالارانه همراه بوده است به تبعیض علیه زنان منجر شده است.

• **تبعیض به طور کل، در سطح کوچک «انفرادی و خانواد» و در سطح وسیع تر «جامعه و دولت» به چه چیزی اطلاق می‌شود؟**

هر گاه فرد یا گروهی بر اساس یکی از ویژگی‌های انتسابی یا اکتسابی، از حقوق یا امکاناتی محروم شوند یا مغایر با شان انسانی با آن‌ها رفتار شود، علیه آن‌ها «تبعیض» صورت گرفته است. این تبعیض می‌تواند در زمینه‌های مختلفی شکل بگیرد، مثل محرومیت از حقوق شهروندی، مانند تابعیت، حق رای و انتخاب شدن، برخورداری از دادرسی عادلانه و یا ازدواج و زندگی با هم‌جنس. مبنای این تبعیض ممکن است جنسیت، ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی، مذهب، عقیده، نژاد، گرایش جنسی و سکسوالیته باشد.

• **به نظر شما تبعیض از چه عامل و یا عواملی نشأت می‌گیرد؟**

تبعیض‌های مختلف، مبنای و خاستگاه‌های متعددی دارند، از باورهای غلط مذهبی تا منافع اقتصادی و سیاسی و غیره.

مقامات ایرانی بارها در سخنان خود گوناگونی قومیتی و فرهنگی ایران را باعث فخر کشور دانسته و گفته‌اند که همه شهروندان ایرانی با یکدیگر برابر هستند. مسوولان دولتی ایران برای اثبات این سخنان به تلاش‌های دولت برای مبارزه با فقر، به خصوص در مناطق روستایی اشاره کرده‌اند.

این سخنان مسوولان در حالی بیان می‌شود که روزانه در سراسر ایران، شاهد اعمال تبعیض به صورت‌های گوناگون هستیم. در برخی موارد این تبعیض‌ها به صورت آشکار و در برخی موارد به صورت پنهان صورت می‌گیرد؛ اما نکته‌ی مهم این‌جاست که یکی از اصلی‌ترین نتایج اعمال تبعیض، سرکوب خاموش و شدید افرادی است که مورد تبعیض واقع شده‌اند.

سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر، بارها نگرانی خود را از تبعیض موجود در ایران بیان کرده‌اند. تبعیض جنسیتی، اتنیک و مذهبی از رایج‌ترین انواع تبعیض در ایران هستند. در شرایط تبعیض، فرصت تحرک اجتماعی یک‌سان برای افراد یک جامعه وجود ندارد و افراد در آموزش یا انتخاب شغل شرایط نابرابری دارند. امری که برای یک عده خاص از افراد جامعه به عنوان «حق» وجود دارد، برای افراد مورد تبعیض قرار گرفته، حق به حساب نمی‌آید و از این رو است که این



شیدا جهان‌بین

مثلا در آغاز شکل‌گیری کشور آمریکا نیاز به نیروی کار بود و آن‌ها تصمیم گرفتند از کشورهای آفریقایی برده وارد کنند، یعنی تنها به دلیل سیاه بودن، آن‌ها را تحقیر کنند و به کار بکشند و از آن‌ها به عنوان انسان‌های درجه دو که باید در خدمت سفیدپوستان باشند و به عنوان برده استفاده کنند. به همین ترتیب تعداد خیلی زیادی برده در آن مدت از آفریقا به آمریکا منتقل شد به دلیل این‌که آن‌ها نیروی کار بسیار ارزانی بودند و فقط هزینه خورد و خوراک و آن هم در حد خیلی ابتدایی داشتند و یا در زمان‌های دورتر انواع تبعیض‌ها وجود داشته مانند تبعیض طبقاتی به طوری که برخی از آدم‌ها اشراف‌زاده به دنیا می‌آمدند و به صورت اشرافی زندگی می‌کردند و به همین ترتیب می‌مردند و یک سری از افراد هم در طبقه پایین به دنیا می‌آمدند و در همان طبقه هم می‌مردند و در واقع هیچ وقت نمی‌توانستند از طبقه خودشان فراتر روند. شاید در زمان کنونی این اختلاف طبقاتی کم‌تر شده باشد اما از بین نرفته و هم‌چنان وجود دارد.

• آیا می‌توان گفت درصدی از افرادی که مورد تبعیض قرار گرفته شده‌اند؛ به رفتارهای تبعیض آمیز روی می‌آورند؟

برای پاسخ به این سوال به این می‌پردازم که برای مثال تبعیض علیه سیاه‌پوستان منجر شده به این‌که جرم و جنایت در میان آن‌ها بیش‌تر است. آسیب‌های اجتماعی و اعتیاد در میان آن‌ها بیش‌تر است و علت هم همین است که تبعیض علیه آن‌ها صورت گرفته است و آن‌ها از نظر اقتصادی و اجتماعی نتوانسته‌اند وضعیت خودشان را بهبود دهند. به دلیل این‌که جلوی آن‌ها گرفته شده و به ناچار کشیده شده‌اند به سوی یک سری جرایم و نقض کردن حقوق دیگران.

• به نظر شما چرا حکومت‌هایی مثل ایران، راه تبعیض را پیش می‌گیرند؟ یا پیش گرفتن این راه، به چه هدف‌هایی دست پیدا می‌کنند؟

حکومت ایران حکومتی ایدئولوژیک و بر پایه‌ی چند مبنا است. حکومت مبتنی بر دین و مذهب یکی از پایه‌ای‌ترین اصول نظام به حساب می‌آید. یعنی حکومت به طور خاص تاکید دارد که دین و مذهب رسمی تعیین کند در صورتی که می‌دانیم بسیاری از کشورهای دنیا چنین تاکیدی بر روی تعیین مذهب رسمی ندارند، چرا که این مساله را کامل شخصی می‌دانند. اما در ایران حکومت و مذهب یکی شده است در حالی که بر طبق نظریه سکولاریسم این دو مساله باید از یکدیگر جدا باشند. با این اوصاف یکی از بزرگ‌ترین تبعیض‌ها بر اساس همین مساله تعیین دین رسمی در ایران به وجود می‌آید. به این صورت که افرادی که به این دین اعتقاد ندارند و

مسلمان نیستند و یا مسلمان هستند اما برداشت آن‌ها از دین منطبق با حکومت نیست، با تبعیض از سوی حکومت مواجه می‌شوند. این تبعیض به صورت فشار بر اعتقادات مردم در مورد پوشش و حتا مواردی مانند اعدام بهاییان و محرومیت زیاد آن‌ها نمود می‌کند. برای مثال به بهاییان پاسپورت نمی‌دادند. هنوز هم بسیاری از آن‌ها در زندان به سر می‌برند و از تحصیل منع می‌شوند. بخش دیگر که به ایدئولوژی جنسیتی نظام بر می‌گردد، بحث تبعیض جنسیتی است. به این صورت که تا حدود

زیادی این تبعیض با مسایل دینی از سوی نظام توجیه می‌شود و بنیادگرایی و مردسالاری از نمونه‌های آن است. مردسالاری به صورت اتحادی است که از اول شکل‌گیری انقلاب وجود داشته است. اتحاد نیروهای ایدئولوژیک اسلام‌گرا که با تفکرات مردسالارانه همراه بوده است به تبعیض علیه زنان منجر شده است. حکومت ایران همیشه تفاوت بین زن و مرد قایل شده. زنان نیمی از جمعیت ایران هستند. چه مسلمان باشند و چه غیرمسلمان؛ همه‌ی زنان از این تفکر متضرر می‌شوند. بسیاری از قوانین بر این اساس تعیین شده است که مرد جنس برتر است و ریاست خانواده بر عهده‌ی مرد است. به دلیل این‌که زن احساسی است و به همین دلیل از یک سری از حقوق که مردان برخوردار هستند؛ نمی‌تواند برخوردار باشد. به عقیده‌ی حکومت، زن جنس ضعیف است و باید از یک سری مشاغل و رشته‌های تحصیلی محروم باشد. گسترده‌ترین تبعیضی که الان در ایران وجود دارد؛ تبعیض جنسیتی است. به دلیل این‌که نیمی از جمعیت از بدو تولد مورد تبعیض قرار می‌گیرند.

• تبعیض در حالت گسترده و از طرف حکومت با چه نشانه‌هایی ظهور می‌کند؟ نشانه‌های تبعیض چیست؟

وقتی به اتفاقاتی که بعد از انقلاب افتاده است نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که زنان بلافاصله از رفتن به ورزشگاه‌ها محروم شدند؛ حجاب اجباری شد، در سال اول بعد از انقلاب قانون حمایت از خانواده که قانونی پیش‌رو نه تنها در ایران بلکه در سطح منطقه بود لغو شد. در این قانون، گرچه ایده‌آل نبود اما حقوق بسیار خوبی به زنان اعاده شده بود که هنوز بعد از ۴۰ سال در منطقه نظیرش هم نیامده است. اخراج گسترده‌ی زنان از بسیاری از مشاغل و مناصب دولتی اتفاقی بود که پس از انقلاب رخ داد. به دلیل این‌که این زنان به حجاب اعتقاد نداشتند و سکولار بودند. این‌ها همه نشانه‌هایی بود که از همان ابتدا می‌توانست به صورت



هر گاه فرد یا گروهی بر اساس یکی از ویژگی‌های انتسابی یا اکتسابی، از حقوق یا امکاناتی محروم شوند یا مغایر با شان انسانی با آن‌ها رفتار شود، علیه آن‌ها «تبعیض» صورت گرفته است. این تبعیض می‌تواند در زمینه‌های مختلفی شکل بگیرد، مثل محرومیت از حقوق شهروندی، مانند تابعیت، حق رای و انتخاب شدن، برخورداری از دادرسی عادلانه و یا ازدواج و زندگی با هم‌جنس. مبنای این تبعیض ممکن است جنسیت، ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی، مذهب، عقیده، نژاد، گرایش جنسی و سکسوالیته باشد.



در سال اول بعد از انقلاب قانون حمایت از خانواده که قانونی پیش‌رو نه تنها در ایران بلکه در سطح منطقه بود لغو شد. در این قانون، گرچه ایده‌آل نبود اما حقوق بسیار خوبی به زنان اعاده شده بود که هنوز بعد از ۴۰ سال در منطقه نظیرش هم نیامده است. اخراج گسترده‌ی زنان از بسیاری از مشاغل و مناصب دولتی اتفاقی بود که پس از انقلاب رخ داد. به دلیل این‌که این زنان به حجاب اعتقاد نداشتند و سکولار بودند. این‌ها همه نشانه‌هایی بود که از همان ابتدا می‌توانست به صورت گوشزد باشد و نشان دهد که این حکومت ایدئولوژیک و ضد زن است و نمی‌تواند بهبود امور زنان به آن امیددی داشت. این مساله‌ای است که همان‌طور که شاهد هستیم؛ روز به روز در حال بدتر شدن است. اگر اکنون زنان در موردی به پیشرفت دست می‌یابند؛ تنها به دلیل تلاش خودشان است و تلاش‌ی حکومت با هدایت کردن زنان به مشاغل زنانه‌تر و کم‌درآمدتر و با پرستیژ اجتماعی کم‌تر در صدد سرکوب زنان است. حکومت در صدد است تا جلوی تصمیم‌گیری زنان در سطوح مدیریت و بالاتر را بگیرند. قوانینی که هم‌چنان و هر روز علیه زنان تصویب می‌شود مانند لایحه عفاف و حجاب، نیاز دختران بالای ۱۸ سال به اجازه‌ی پدر برای خروج از کشور، ممنوعیت طلاق توافقی که از جانب زن تقاضا می‌شود، گرفتن حق از زنان برای سقط جنین، در راستای ایدئولوژی جنسیتی حکومت است.

• آیا بین تبعیض و آموزش‌ها به صورت امر و نهی، که از طریق علوم دینی به کودکان ایرانی از مقطع ابتدایی داده می‌شود؛ رابطه‌ی معنادار وجود دارد؟ به این صورت که اسلام شیعه از یهودیت، اهل سنت، مسیحیت و دیگر ادیان برتر است و به صورت اتوماتیک شیعیان، نسبت به دیگران برتری پیدا می‌کنند.

قطعاً. برای این‌که یکی از مهم‌ترین ابزارهای انتقال مفاهیم ایدئولوژیکی استفاده از رسانه‌ها و آموزش و پرورش است. برنامه‌های تلویزیون و رادیو و رسانه‌های نوشتاری و کتاب‌های درسی بر اساس دو ایدئولوژی جنسیتی و مذهبی طراحی شده است. همیشه گفته می‌شود که اسلام دین برتر است و حتا در برخی موارد شیعه برتر از سنی است و از طرف دیگر در تمام کتاب‌ها به نقش دوم و جانبی و خانگی زن اشاره می‌شود و این‌که شجاعت و جسارت و ریاست با مرد است و تبعیت و اطاعت و عطفوت با زن است. بنابراین وقتی بچه‌ها با این نگرش بزرگ می‌شوند بر آن‌ها تاثیر می‌گذارد. مثلن در واحد درسی طرح کاد، دختران به سمت نقش‌های خانگی هدایت می‌شوند در حالی‌که پسران هیچ مهارت خانگی نمی‌آموزند. به همین صورت وقتی که از همان بچگی این تفکیک صورت گیرد تضمین می‌کند که حکومت به خواسته‌ی خود در زمینه‌ی تبعیض می‌رسد.

گوشزد باشد و نشان دهد که این حکومت ایدئولوژیک و ضد زن است و نمی‌توان در مورد بهبود امور زنان به آن امیددی داشت. این مساله‌ای است که همان‌طور که شاهد هستیم؛ روز به روز در حال بدتر شدن است. اگر اکنون زنان در موردی به پیشرفت دست می‌یابند؛ تنها به دلیل تلاش خودشان است و تلاش‌ی حکومت که با چنگ و دندان صورت می‌گیرد. حکومت با هدایت کردن زنان به مشاغل زنانه‌تر و کم‌درآمدتر و با پرستیژ اجتماعی کم‌تر در صدد سرکوب زنان است. حکومت در صدد است تا جلوی تصمیم‌گیری زنان در سطوح مدیریت و بالاتر را بگیرند. قوانینی که هم‌چنان و هر روز علیه زنان تصویب می‌شود مانند لایحه عفاف و حجاب، نیاز دختران بالای ۱۸ سال به اجازه‌ی پدر برای خروج از کشور، ممنوعیت طلاق توافقی که از جانب زن تقاضا می‌شود، گرفتن حق از زنان برای سقط جنین، در راستای ایدئولوژی جنسیتی حکومت است.

• آیا بین تبعیض و آموزش‌ها به صورت امر و نهی، که از طریق علوم دینی به کودکان ایرانی از مقطع ابتدایی داده می‌شود؛ رابطه‌ی معنادار وجود دارد؟ به این صورت که اسلام شیعه از یهودیت، اهل سنت، مسیحیت و دیگر ادیان برتر است و به صورت اتوماتیک شیعیان، نسبت به دیگران برتری پیدا می‌کنند.

قطعاً. برای این‌که یکی از مهم‌ترین ابزارهای انتقال مفاهیم ایدئولوژیکی استفاده از رسانه‌ها و آموزش و پرورش است. برنامه‌های تلویزیون و رادیو و رسانه‌های نوشتاری و کتاب‌های درسی بر اساس دو ایدئولوژی جنسیتی و مذهبی طراحی شده است. همیشه گفته می‌شود که اسلام دین برتر است و حتا در برخی موارد شیعه برتر از سنی است و از طرف دیگر در تمام کتاب‌ها به نقش دوم و جانبی و خانگی زن اشاره می‌شود و این‌که شجاعت و جسارت و ریاست با مرد است و تبعیت و اطاعت و عطفوت با زن است. بنابراین وقتی بچه‌ها با این نگرش بزرگ می‌شوند بر آن‌ها تاثیر می‌گذارد. مثلن در واحد درسی طرح کاد، دختران به سمت نقش‌های خانگی هدایت می‌شوند در حالی‌که پسران هیچ مهارت خانگی نمی‌آموزند. به همین صورت وقتی که از همان بچگی این تفکیک صورت گیرد تضمین می‌کند که حکومت به خواسته‌ی خود در زمینه‌ی تبعیض می‌رسد.

در موضوع تبعیض با ش. ج. دیگر جامعه‌شناس و استاد دانشگاه ایرانی نیز به گفت‌وگو نشستیم.

• چه رابطه‌ی میان تعصب و تبعیض وجود دارد؟

به گمان بنده، جهت فهم دقیق‌تر این مساله بهتر است یادآور شویم که انسان‌ها بر مبنای الگو، نوع اندیشه، بینش، جهان‌بینی و یا ایدئولوژی‌ای که دارند، منافع مختلفی را نیز در پی خواهند داشت. از این حیث، زمانی که منافع یک گروه با گروهی دیگر در تضاد باشد، افراد حداقل دو مسیر مختلف را در پیش دارند. یا وارد مذاکره و مشورت جهت درک دقیق و عمیق منافع دیگری و رسیدن به توافق عادلانه و منطقی شوند و یا مسیر حذف و نابودی گروه مقابل را پیش بگیرند. از دل مسیر دوم، مفهوم خطرناکی بیرون می‌آید به نام تعصب. یعنی این‌که، آدم‌ها بدون تحقیق و بررسی عادلانه، دست به قضاوتی خام و غیراخلاقی درباره‌ی گروهی دیگر از انسان‌ها می‌زنند. به نظر من؛ تبعیض رفتاری است که از تعصب نشأت می‌گیرد.

• چه عواملی باعث می‌شود که حکومت‌ها دست به تبعیض بزنند؟

به طور کلی حکومت‌ها، سعی بر آن دارند تا تمامی بسترها و شرایطی را که باعث تحدید و تهدید خود می‌شوند، به عنوان عوامل مخرب و خطرناک شناسایی کنند. البته این به ساختار حکومت‌ها بستگی دارد. برخی در این میان، راه مذاکره و هم‌فکری را پیش می‌گیرند و بعضی دیگر، به حذف اندیشه و رفتار مخالف خود می‌پردازند. از این جهت، حکومت‌ها با تبلیغات بعضاً غیرواقعی در مورد مخالفین خود، سعی بر آن دارند تا این گروه‌ها را دشمنان ملت معرفی کنند تا از نزدیکی توده‌ی مردم با اندیشه‌ها و عملکردهای مختلف جلوگیری به عمل آورند. به بیان دیگر، برخی از حکومت‌ها جهت حفظ و رشد خود، دست به کارهای مختلفی می‌زنند که یکی از این کارها به کار بستن تبعیض در حق مخالفین و حتی منتقدین خود است.

• تبعیض به طور کل، در سطح کوچک

«انفرادی و خانواده» و در سطح وسیع‌تر

«جامعه و دولت» به چه چیزی اطلاق می‌شود؟

تبعیض در سطح انفرادی و خانواده می‌تواند در ابتدایی‌ترین تعامل میان اعضای یک جامعه

نمایان شود. مجموعه رفتارهای تبعیض‌آمیزی که بر مبنای شاخص‌های جنس، سن، نژاد، رنگ، عقیده و ... صورت بگیرند، از جمله موارد مهم اعمال تبعیض در سطح خرد جامعه است. به طور مثال، پدر و مادری که به فرزند پسرشان اجازه می‌دهند تا دیروقت با دوستان‌اش خوش‌گذرانی کند و در همین حال، فرزند دختر خود را با اعلام این که «ما نگران تو هستیم» و «جامعه ناامن است» و... از حضور نزد دوستان‌اش منع می‌کنند، نه تنها در حق دختر خود تبعیض به خرج داده‌اند، بلکه از تبعیض جنسیتی بسیار وسیع و خطرناکی که در سطح جامعه مرسوم است؛ تبعیت کرده‌اند. آن‌ها در واقع خود، ضامن بقا و گسترش تبعیض در جامعه هستند. تبعیض در سطح کلان اما می‌تواند به صورت کاملاً هدفمند و برنامه‌ریزی شده و با تخصیص بودجه‌های هنگفتی صورت گیرد. به طور مثال، در کشوری مثل ایران، اگر قرار بر آن باشد تا در یک پست دولتی، یک نفر را برگزینند، مطمئناً شانس یک مسلمان شیعه به مراتب بیشتر از یک مسلمان سنی است. این درحالی است که یک فرد معتقد به دیانت بهایی، حتی یک‌درصد هم شانس انتخاب شدن ندارد، چون در دستورالعمل‌ها به صراحت آمده است که بهاییان چنین حقی ندارند. از این جهت، تبعیض را شاید بتوان به صورت یک طیف در نظر گرفت که در افراد و گروه‌های مختلف بر مبنای میزان خصومتی که یک حکومت با آن‌ها دارد، در این طیف دسته بندی می‌شوند.

• نشانه‌های تبعیض چیست؟

تمایل دارم تا نشانه‌های تبعیض را بر مبنای دو دسته‌ی تبعیض واقعی و تبعیض نمادین از یک‌دیگر تفکیک کنم. تبعیض واقعی در یک نظام حکومتی یعنی فرایندی که یک دستگاه حکومتی جهت خسته کردن و از پا در آوردن گروه‌های منتقدین، مخالفین و... به کار می‌بندد. نشانه‌های این دسته از تبعیض تقریباً واضح است. مثلاً در ایران می‌توانیم به عدم وجود مسجدی مخصوص مسلمانان سنی در شهر تهران، عدم اجازه‌ی ورود شهروندان بهایی به دانشگاه، ممنوعیت ورود شهروندان بهایی به کارهای دولتی و ... اشاره کرد. برخی از این تبعیض‌ها از طریق اهرم‌های قانونی اعمال می‌شوند

و برخی دیگر به صورت خودسرانه و با سوء استفاده از فضای ناامن اجتماعی و سیاسی پدید می‌آیند. بنده گمان می‌کنم مهم‌ترین نوع تبعیض‌ها، تبعیض‌های نمادین باشند. تبعیض نمادین یعنی رفتاری که شاید در ظاهر نامناسب و عجیب نباشد؛ اما در بطن خود توأم با تبعیض است. مثلاً وقتی یک مهاجر افغان وارد مترو می‌شود، نگاه سایر افراد به گونه‌ای است که اگر یک جای خالی برای نشستن وجود داشته باشد؛ چنین القا می‌شود که اولویت نشستن برای یک شهروند ایرانی است. یا مثلاً وقتی یک فرد بهایی می‌خواهد فرم استخدام یک شرکت، حتی خصوصی- را تکمیل کند، در قسمت ادیان، از دین او نامی برده نشده و در نتیجه دست او در انتخاب گزینه‌ها بسته می‌شود و این یعنی یا باید فرم را نیمه‌کاره رها کند یا با نگرانی و ترس به مسوول مربوطه بگوید که او یک بهایی است و آیا آن شرکت حاضر است او را استخدام کند؟ به نظر من، جامعه‌ای که گاهی نمی‌ایستد و در برابر آن‌چه که هرروزه در حال انجامش است، به تفکر نمی‌نشیند، جامعه‌ای است که ناگزیر به پیروی از خط تعصب و تقلید بوده و مسایل را آن‌گونه تفسیر می‌کند که دیگران به او گفته‌اند، نه آن‌چنان که خودش فهم کرده است. تبعیض در چنین جامعه‌ای، اگرچه در ابتدا قشر منتقدین و دگراندیشان را مورد لطف قرار می‌دهد؛ اما دیری نخواهد پاید که از نتیجه‌ی این بی‌عدالتی، تمام آن جامعه متضرر خواهد شد. نمونه‌ای که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و یا عقب مانده، به وضوح یافت می‌شود.

تبعیض در سطح انفرادی و خانواده می‌تواند در ابتدایی‌ترین تعامل میان اعضای یک جامعه نمایان شود. مجموعه رفتارهای تبعیض‌آمیزی که بر مبنای شاخص‌های جنس، سن، نژاد، رنگ، عقیده و ... صورت بگیرند، از جمله موارد مهم اعمال تبعیض در سطح خرد جامعه است. به طور مثال، پدر و مادری که به فرزند پسرشان اجازه می‌دهند تا دیروقت با دوستان‌اش خوش‌گذرانی کند و در همین حال، فرزند دختر خود را با اعلام این که «ما نگران تو هستیم» و «جامعه ناامن است» و... از حضور نزد دوستان‌اش منع می‌کنند، نه تنها در حق دختر خود تبعیض به خرج داده‌اند، بلکه از تبعیض جنسیتی بسیار وسیع و خطرناکی که در سطح جامعه مرسوم است؛ تبعیت کرده‌اند.



حق تعیین سرنوشت در قوانین بین‌المللی



علی مهدی

حق تعیین سرنوشت در گذر تاریخ به مثابه واکنشی انقلابی در برابر «حق الهی» در قرون وسطی تعبیر می‌شود. در آن زمان؛ حکومت، کشور و مردم ساکن آن جزو مایملک پادشاه تلقی می‌شدند که به نوبه خود تحت هیچ نظارتی نبود و پادشاه این قدرت و اختیار را از طرف خدا داشت تا برای سرنوشت مردم و خاک کشور تحت حکومت خود تصمیم‌گیری کند. با شروع انقلاب‌ها و مقاومتی که در برابر مفهوم «دولت دینی» صورت گرفت، این تفکر گسترش یافت که تنها ملت‌ها هستند که می‌توانند سرنوشت و شکل حکومت مورد نظر خود را تعیین کنند.

از جمله نخستین جنبش‌های «حق تعیین سرنوشت» می‌توان به بیانیه استقلال آمریکا در ۱۷۷۶ و سند حقوق بشر فرانسه در سال ۱۷۸۹ اشاره کرد. در فاصله سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۵ برخی مستعمرات اسپانیا و پرتغال در آمریکای جنوبی استقلال یافتند. جیمز مونرو رییس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۱۸۲۳ با صدور بیانیه‌ای حق این کشورها در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت شناخته و تعهد داد که آمریکا در زمینه‌های فرهنگی و نظامی به این دولت‌های تازه تاسیس کمک می‌کند.

پس از خاتمه جنگ جهانی اول، بحث تعیین سرنوشت بار دیگر در کنفرانس جهانی صلح مطرح شد؛ اما این کنفرانس بین کشورهای اروپایی و غیر اروپایی تفاوت قایل شد؛ به طوری که حق استقلال کشورهای اروپایی را به رسمیت شناخت ولی در ماده ۲۲ بیانیه پایانی، نظام قیمومیت را پایه‌ریزی کرد که در آن کشورها به سه دسته تقسیم می‌شدند و تنها یک دسته اجازه داشتند برای استقلال اقدام کنند به شرطی که برای مدتی نامشخص تحت نظارت و کمک دولتی قیم باشند.

جنگ جهانی دوم باعث مطرح شدن پیشنهادات و طرح‌هایی در زمینه حق تعیین سرنوشت شد. در منشور آتلانتیک که ۱۴ اگوست ۱۹۴۱ بین رییس‌جمهور آمریکا و نخست‌وزیر بریتانیا به امضا رسید، دو طرف ابراز تمایل کردند که هیچ تغییر منطقه‌ای را برخلاف تمایل ملت‌ها اعمال نکنند و ملت‌ها حق تعیین حکومت مورد نظر خود را به شکل کامل داشته باشند.

با این حال، پیمان آتلانتیک نکات مبهمی داشت و در متن



آن اشاره‌ای نشده بود که حق تعیین سرنوشت تنها برای اروپایی‌ها به رسمیت شناخته شده یا تمام جهان را شامل می‌شود.

در مرحله پس از جنگ جهانی دوم، حق تعیین سرنوشت در ماده ۵۵ از فصل نهم میثاق بین‌المللی حقوق اجتماعی و اقتصادی مطرح شده و این امر مورد تأکید قرار گرفت که «رابطه بین کشورها باید بر اساس احترام به حقوق ملت‌ها بوده و هر ملتی حق تعیین سرنوشت خود را دارد».

با این حال، پیچیدگی‌های موجود با تصویب این میثاق نیز برطرف نشده و تفسیرهای متعددی که از ماده ۵۵ ارایه شد عملاً باعث ادامه تنش و درگیری میان کشورهای استعمارگر و مخالفان استعمار شد.

• حق تعیین سرنوشت در سازمان ملل

در سایه این تنش‌ها، مجمع عمومی سازمان ملل در دسامبر ۱۹۵۰ از کمیته حقوق بشر خواست تا راه‌کارها و ابزارهایی را برای حق تعیین سرنوشت ملت‌ها مشخص کند. سازمان ملل در قطعنامه ۵۴۵ خود مصوب فوریه ۱۹۵۲ بر ضرورت تصویب توافق‌نامه‌ای در خصوص حقوق مدنی و سیاسی تأکید کرده و خواستار در نظر گرفتن بندی پیرامون «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» در آن شد.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۵۲ قطعنامه شماره ۶۷۳ مجمع عمومی، حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود را از ملزومات حقوق بشر خوانده و از تمامی اعضای سازمان ملل خواست تا به سرنوشتی که دیگر ملت‌ها برای خود تعیین کرده‌اند احترام گذاشته و آن را به رسمیت بشناسند.

مجمع عمومی سازمان ملل در دسامبر ۱۹۶۰ پس از دریافت گزارش‌های کمیته حقوق بشر، قطعنامه شماره ۱۵۱۴ خود را صادر کرد که در آن «حق استقلال کشورها و ملت‌های استعمار شده» مورد تأکید قرار گرفته و عنوان شده بود که «تمامی ملت‌ها بدون هیچ‌گونه استثنایی می‌توانند سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را تعیین کرده و باید راه‌کارهایی ایجاد شود تا ملت‌های غیر مستقل بتوانند هر چه سریع‌تر استقلال یابند».

سازمان ملل پس از آن و در سال ۱۹۷۰ تمامی مصوبات سابق خود را در قالب قطعنامه ۲۶۲۵ جمع کرده و روابط بین کشورها را بر اساس میثاق سازمان ملل مشخص کرد.

مجمع عمومی در مصوبه ۲۷۸۷ خود مصوب ۱۹۷۲ حق تعیین سرنوشت و برخورداری از آزادی و استقلال را با استفاده از تمامی وسایل و امکانات مجاز مطابق با میثاق سازمان ملل به رسمیت شناخت و یک سال بعد در مصوبه ۳۹۷۰ خود از تمامی اعضا خواست تا از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها دفاع کرده و از آنهایی که در این راه مبارزه می‌کنند، حمایت مالی و معنوی به عمل آورند.

۳۳ کشور اروپایی به همراه آمریکا در ماه آگوست ۱۹۷۵ توافق‌نامه‌ای را در هلستینکی فنلاند به امضا رساندند که در بخش نخست آن به اصول ده‌گانه پرداخته شده بود و اصل هشتم به حق تعیین سرنوشت اختصاص داشت.

در ماه مارس ۱۹۷۶ منشور حقوق مدنی و سیاسی و همچنین منشور حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قابلیت اجرایی پیدا کرده و در ماده نخست این توافق‌نامه، حق تعیین سرنوشت بدین گونه تعریف شد: «تمامی ملت‌ها حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند و بر اساس این حق، آزاد هستند تا سرنوشت سیاسی خود را مشخص کرده و برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود آزاد باشند».

به شکل کلی، سال‌های دهه ۷۰ میلادی، اوج فعالیت‌های سازمان ملل متحد در راستای برتری بخشیدن به «حق تعیین سرنوشت» و شناسایی آن به عنوان یک اصل در حقوق بین‌المللی و منبعی برای ایجاد تعهدات جهانی بود. در این دوره یکی «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد» به تصویب رسید که شامل هفت اصل بود. در اصل مربوط به حق تعیین سرنوشت به صراحت ذکر شده که «همه مردم حق دارند آزادانه و بدون دخالت خارجی وضعیت سیاسی خود را تعیین کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مد نظر خود را دنبال کنند». این اعلامیه، دولت‌ها را موظف و متعهد می‌سازد که از اقدامات قهرآمیز در جهت محروم کردن گروهی از مردم از حق تعیین سرنوشت خودداری کنند. در غیر این صورت مردم محق هستند در مبارزه علیه چنین دولتی از حمایت بین‌الملل برخوردار شوند.

• اقلیت‌ها و حق تعیین سرنوشت

به شکل کلی، حرکت‌های جدایی‌طلبانه در جهان ذیل اصل حق تعیین سرنوشت تعریف می‌شود. با این حال مصوبات بین‌المللی در این زمینه ابهامات و تناقضاتی دارد. سازمان ملل در مصوبات مختلف خود پایبندی و حمایت زیادی از تمامیت ارضی کشورها به عمل آورده و به همین دلیل کشورهای اقلیت‌های خواستار استقلال دارند با دوگانگی مواجه می‌شوند.

اعلامیه حقوق اقلیت‌ها که در سال ۱۹۹۲ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل

رسید، دولت‌ها را متعهد می‌کند تا از هویت اقلیت‌های موجود در سرزمین‌های خود حمایت کنند. با این حال چهار اصل «نظم بین‌المللی» یعنی «تمامیت ارضی»، «حاکمیت دولت»، «ممنوعیت توسل به زور» و «ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگر کشورها» باعث ایجاد مشکلاتی در دعاوی استقلال‌طلبی اقلیت‌ها و استفاده آنها از حق تعیین سرنوشت ایجاد کرده است. در نتیجه، حقوق بین‌الملل معاصر هیچ حقی را به شکل مشخص برای جدایی اقلیت‌ها از سرزمین اصلی و استقلال آن یا ادغام آن در دولت دیگری تعیین نکرده و با توجه به اصل بودن تمامیت ارضی، عملاً تلاش گروه‌های زیادی از اقلیت‌ها در جهان برای استقلال و ایفای حقوق خود با مشکل مواجه شده است.

برای رفع این مشکل، سازمان ملل اصولی را در نظر گرفته که تحقق آنها می‌تواند اقلیتی را مجاز به درخواست استقلال و بهره از حق تعیین سرنوشت کند؛ بدین ترتیب که اگر در کشوری، دولت مرکزی حقوق اقلیت‌ها را به شکل فاحشی نقض کرده یا حکومتی مبتنی بر نظام نمایندگی و سیستم مشارکتی در آن کشور برقرار نباشد؛ اقلیت‌ها می‌توانند با گذر از پروسه‌های دموکراتیک مثل همه‌پرسی، سرنوشت خود را تعیین کنند.

از نمونه‌های متاخر می‌توان به استقلال جنوب سودان از این کشور اشاره کرد. مسیحیان که اقلیتی در کشور سودان محسوب می‌شدند با توجه به حکومت نابسامان مرکزی به رهبری عمر البشیر و جنایات جنگی که وی در دادگاه جنایی بین‌المللی به ارتکاب آنها متهم شده بود، از طریق فراندوم از کشور مادر جدا شده و سودان جنوبی را تاسیس کردند.

مارتی کاسکنیامی حقوق‌دان فنلاندی و دیپلمات پیشین این کشور در کتاب خود با عنوان «مشکلات قوانین حقوقی و عمل‌گرایی» در مورد حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها می‌گوید: «راه‌کار حق تعیین سرنوشت برای اقلیت‌ها به هیچ وجه ساده نیست. در واقع، حق تعیین سرنوشت برای یک اقلیت نسبت به اقلیت دیگر تفاوت دارد. قوانین بین‌المللی عملاً حق تعیین سرنوشت را برای ملت‌هایی به رسمیت شناخته‌اند که زیر اشغال بوده، تحت استعمارند یا گروه‌های اتمیکی هستند که از تبعیض شدید و نژادپرستی در یک محدوده جغرافیایی خاص رنج می‌برند».



اقوام و اقلیت‌ها:

ناخودی‌های سیاست ایران

اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گوید: «خدا انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

در واقع، طبق قانون اساسی ایران، مردم باید بتوانند در اداره امور شرکت کنند و حاکمان خود را برگزینند که این به معنی مشارکت سیاسی مردم است که اگر چنین باشد، دموکراسی قوام می‌یابد و نشانه تحقق آن است.



نعیمه دوستدار



اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گوید: «خدا انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

در بخش‌های مختلف این قانون نیز عباراتی آمده که به نوعی بر آنچه مفهوم مدرن دموکراسی است، تاکید می‌کند: «سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان»، «موفقیت در گرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه است»، «دولت موظف به تهیه امکانات برای مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش است»، «امور کشور به اتکای آرای عمومی اداره می‌شود»، «شوراها ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشوراند» و مانند آن.

در واقع، طبق قانون اساسی ایران، مردم باید بتوانند در اداره امور شرکت کنند و حاکمان خود را برگزینند که این به معنی مشارکت سیاسی مردم است که اگر چنین باشد، دموکراسی قوام می‌یابد و نشانه تحقق آن است.

بر مبنای اصلی در علوم سیاسی، مشارکت مردم، میزان مشروعیت یک نظام سیاسی را تعیین می‌کند و مفهوم توسعه سیاسی امروز بیشتر در قالب گسترش دموکراسی و مشارکت مردمی در مدیریت سیاسی است و انتخابی بودن نهادهای سیاسی و نظارت مردم بر این نهادها، از مکانیسم‌های توسعه سیاسی است. همچنین گفته می‌شود که به موازات افزایش مشارکت مردم، درجه توسعه نیز افزایش می‌یابد.

اما اینکه در ایران مشارکت سیاسی مردم در چه سطح و اندازه‌ای است، خود محل بحث است و وقتی پای اقلیت‌های قومی و مذهبی به میان می‌آید، موضوع پیچیده‌تر هم می‌شود.

جهان مدرن، «قومیت» را خودآگاهی سیاسی گروه‌های قومی می‌شمارد. سیاسی بودن این امر از چند دهه قبل در معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. «جامعه ملل»، کشورهای جهان را به تأمین امنیت حقیقی و حقوقی برای کلیه اقلیت‌های ملی و قومی ملزم کرده بود و نفی ویژگی‌های فرهنگی یک گروه (قوم) را موجب مرگ آن گروه دانسته بود، گرچه افراد آن زنده باشند. «کنوانسیون ۱۹۴۸» نیز نسل‌کشی را ممنوع و مستحق مجازات دانسته و به صراحت از نسل‌کشی گروه‌های ملی، قومی، نژاد یا مذهبی سخن گفته و از آنها حمایت کرده و به صراحت نوشته: «انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر، تبعید سیستماتیک و اجباری افرادی که نماینده یک گروه فرهنگی هستند، منع کاربرد زبان ملی حتی در مکالمات خصوصی، نابودی سیستماتیک کتاب‌های منتشره به زبان ملی یا آثار مذهبی، تخریب سیستماتیک بناهای تاریخی و مذهبی و نابودی اشیاء با ارزش، نسل‌کشی تلقی می‌شود.» همچنین ماده ۲۷ «کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی»، علاوه بر حمایت از حق حیات، حق هویت و حق عدم تبعیض را به رسمیت شناخته و از تبعیض نژادی، زبانی و مذهبی به عنوان مصداق‌هایی از تبعیض نام می‌برد و حیات فرهنگی را برابر با هویت اقلیت‌ها تلقی می‌کند.

باوجود سیاسی تلقی شدن مساله اقلیت‌ها در جهان مدرن و در ادبیات سیاسی جهان، در ایران همچنان تمایلی عمده یا غیرعمدی در غیدسیاسی دانستن مساله اقلیت‌ها و صرفاً فرهنگی دانستن آن وجود دارد که در عمل باعث به حاشیه رانده شدن اهمیت مشارکت سیاسی آنها شده است.

خارج از کتاب قانون، اقلیت‌های قومی ایران در سیاست‌گذاری‌ها و در قوه مقننه اختیار چندانی برای تصمیم‌گیری ندارند. اقلیت‌های دینی و مذهبی ایران هرگز نمی‌توانند رهبر، رئیس‌جمهور و رئیس‌قوه قضاییه شوند. وزیران، معاونان وزیر، روسای سازمان‌ها یا استانداران از میان اقلیت‌های قومی که مذهب متفاوتی دارند برگزیده نمی‌شوند. تمام نهادهای کلیدی و مهم سیاسی کشور نیز همین وضع را دارند: مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، شورای بازنگری قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی، شورای انقلاب فرهنگی، صدا و سیما و روسای دانشگاه‌ها و سفرا و نمایندگان مذاهب دیگر برگزیده نمی‌شوند.

• تبعید شدگان قانون ایران

کرد، بلوچ، لر، عرب، آذری و ترکمن، مهم‌ترین اقوام ایرانی‌اند که در قانون اساسی کشور در اصول متعدد از برخی حقوق آنها نام برده شده است.

اصول سوم، ششم، هشتم، بیستم، بیست و ششم، بیست و هفتم و چهل و یکم، به حقوقی اشاره دارد که شامل همه و از جمله اقلیت‌ها می‌شود مانند مشارکت در اداره امور، تاکید بر حفظ کرامت و ارزش والای انسان، برابری حقوق انسان‌ها، فارغ از فرهنگ و زبان و نژاد، تساوی حقوق زن و مرد، آزادی شرکت در احزاب و اجتماعات، تابعیت ایرانی و... اما در اصول دوازده، سیزده، پانزده، پنجاه و یک و شصت و چهار به طور مشخص از اقلیت‌های مذهبی، دینی و زبان‌های محلی و قومی و نیز تعیین تعداد نماینده اقلیت‌های دینی در مجلس نام برده شده است (زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده، مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال نیز هر کدام یک نماینده در مجلس شورای اسلامی خواهند داشت). توجه به حق تدریس زبان‌های محلی و قومی در مدارس و آزادی آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی، آزادی انجام مراسم مذهبی و دینی در چارچوب مذهب و دین آنان در محل‌هایی که اکثریت با آن‌هاست و تعلیمات دینی حقوقی هستند نیز به روشنی در قانونی اساسی ایران در مورد اقلیت‌های قومی و دینی و مذهبی آمده. به علاوه در اصول مربوط به شوراهای شهر و روستا، به استانداران توصیه شده تصمیم‌شورها را در حد اختیارات آنها در امور استان در نظر بگیرند.

اما خارج از کتاب قانون، اقلیت‌های قومی ایران در سیاست‌گذاری‌ها و در قوه مقننه اختیار چندانی برای تصمیم‌گیری ندارند. اقلیت‌های دینی و مذهبی ایران هرگز نمی‌توانند رهبر، رئیس‌جمهور و رئیس‌قوه قضاییه شوند. وزیران، معاونان وزیر، روسای سازمان‌ها یا استانداران از میان اقلیت‌های قومی که مذهب متفاوتی دارند برگزیده نمی‌شوند.

تمام نهادهای کلیدی و مهم سیاسی کشور نیز همین وضع را دارند: مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، شورای بازنگری قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی، شورای انقلاب فرهنگی، صدا و سیما و روسای دانشگاه‌ها و سفرا و نمایندگان ایران در سایر کشورها از اقوام یا مذاهب دیگر برگزیده نمی‌شوند. در چنین شرایطی مشخص است که هیچ حزب مستقلی از اقلیت‌های قومی وجود ندارد و البته که آنها از داشتن نشریه‌ای که به حقوق اقلیت‌ها بپردازد محرومند.

اما همین قانون اساسی که به ظاهر به برخی از حقوق اقلیت‌های قومی می‌پردازد، در ذات خود

واجد نابرابری است. اصل ۱۲ این قانون، مذهب رسمی کشور را شیعه اعلام می‌کند و براساس اصل ۷۲ هیچ‌یک از قوانین نباید با مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد. همچنین بر اساس اصل ۱۰۷ مقام‌های ارشد نظام مانند رهبری از میان فقهای واجد شرایط اصل پنجم یعنی فقهای شیعه و با رای مجلس خبرگان که فقط سه نماینده غیر شیعی دارد انتخاب شود. رئیس جمهوری هم طبق اصل ۱۱۵ باید پیرو مذهب رسمی کشور باشد که همه اینها به معنای آن است که مذاهب دیگر امکان مشارکت سیاسی در بالاترین سطوح را نخواهند داشت. به علاوه مشارکت سیاسی آنها بر مبنای ظرفیت‌های پیش‌بینی شده در قانون عملاً غیرممکن و ناموثر است.

سه نماینده در مجلس خبرگان یا حدود ۲۰ نفر نماینده از اقوام کرد، بلوچ و ترکمن در مجلس در عمل امکان اثرگذاری بر امور خود و کشور را ندارند. همچنین ملاحظات سیاسی و امنیتی، مانع اصلی اجرای این حقوق است که معمولاً از نگرانی حاکمیت نسبت به احتمال بروز نافرمانی، مدیریت خودسرانه یا تبانی مدیران بومی با گروه‌های جدایی‌طلب ناشی می‌شود.

مجموعه فشارها و تبعیض‌ها اقلیت‌های قومی و مذهبی ایران را ناراضی کرده و آنها را در شمار مخالفان و منتقدان اصلی خود قرار داده است. آنها اکنون به همه چیز معترضند: به محرومیت‌های سیاسی، محرومیت‌های اقتصادی و نگاه امنیتی به آنها. در دهه‌های گذشته، اقلیت‌های قومی از اصلی‌ترین نگرانی‌های امنیتی حاکمیت ایران بوده‌اند، تا جایی که زندان‌های ایران پر است از نمایندگان آنها: روحانیون اهل سنت، درویش گنابادی، بهاییان، فعالان مدنی و سیاسی کرد و عرب و آذری. در مورد برخی فشارها عمیق‌تر و شدیدتر بوده، مانند بهاییان و کردها و در مورد برخی بر حسب شرایط تشدید شده است. برخی به مبارزان مسلح علیه جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و برخی تنها به مقاومت خود ادامه داده‌اند. اما میزان مطالبات آنها به حدی بوده که برخی کاندیداهای ریاست جمهوری برای جلب مشارکت مردم، تامین این مطالبات را در شعارهای تبلیغاتی خود گنجانده‌اند و حتی حسن روحانی برای تحقق وعده‌های خود «مشاوری در امور اقلیت‌های قومی و دینی» برگزیده است. دولت جدید و استمرار فشارها بر اقلیت‌های قومی و دینی

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲، حسن روحانی، حمایت زیادی از سوی اقلیت‌های مذهبی و قومی به دست آورد. در این انتخابات، او بیشترین درصد آرا را در استان‌های سنی‌نشین سیستان و بلوچستان (با ۷۳.۳ درصد) و کردستان (با ۷۰.۸۵ درصد) به دست آورد.

اما هرچند علی یونسی مشاور ویژه

رئیس‌جمهوری در امور اقلیت‌های قومی و دینی بهمن‌ماه ۱۳۹۲ در گفت و گو با روزنامه اعتماد مدعی شده بود که «بسیاری از مشکلات جزئی اقلیت‌ها و اقوام را مرتفع کرده‌ایم»، اما در عمل اتفاق زیادی برای افزایش مشارکت سیاسی اقلیت‌های قومی، مذهبی ایران نیفتاده است. یونسی گفته بود: «کلیمی‌ها توقع داشتند که در روز معینی کار نکنند یا درس نخوانند انتظار بسیار کوچکی بود و دولت برآورده‌اش کرد. به مندایی‌ها برای تعمیر و مراسم زمین دادیم و عبادتگاه آن‌ها تعمیر می‌شود. دیگر مساجد درویش تخریب نمی‌شود. هیچ توجیه‌بردار نیست که بعضی از ادارات ما آن‌ها را تحت فشار قرار دهند که حتماً باید سیبیل‌شان را کوتاه کنند.» این امور و مطالبات گرچه در نگاه نخست فرهنگی و غیر سیاسی به نظر می‌رسند، اما تحقق واقعی‌شان در گرو مشارکت سیاسی اقلیت‌ها و نقش و حضور آنها در سطوح مختلف سیاسی است که به نظر می‌رسد به دلیل نبود عزم جدی و واقعی در حاکمیت و نفوذ جریان‌های مخالف حضور اقلیت‌ها در سطوح سیاسی، امکان تحقق ندارد.

به همین دلیل علی یونسی نیز پس از انتخاب استاندار غیر کرد و شیعه کردستان گفت که دولت «موفق نشده است» استانداری یا وزارتخانه‌ای را در اختیار اقلیت‌های قومی و مذهبی قرار دهد. در سایر استان‌های سنی‌نشین ایران نیز استاندارانی انتخاب شدند که به گروه‌های قومی و مذهبی اکثریت این استان‌ها تعلق نداشتند. همچنین، سایر مدیران ارشد دولت یازدهم نیز همگی شیعه هستند، گرچه چند نفر از آنها به گروه‌های قومیتی ایران تعلق دارند.

هرچند رئیس‌جمهوری ایران خواستار عدم جلوگیری از استخدام افراد «به صرف داشتن مذهب و فرقه خاص» شده، اما معاون او در امور اقلیت‌ها، مثال زده که برخی افراد که «جزو اقلیت‌های دینی هستند و مدارج علمی را نیز طی کرده‌اند»، به طور غیرقانونی از عضویت در هیأت

علمی دانشگاه‌ها محروم شده‌اند.

علی یونسی همچنین به «خیلی از سازمان‌ها و ارگان‌ها» اشاره کرده که به خاطر «منع قانونی یا تعصبات» از به کارگیری اقلیت‌ها خودداری می‌کنند و در عین حال گفته که «سپاه پاسداران و بسیج گام‌هایی برای جذب تابعان مذاهب و اقوام دیگر برداشته‌اند.»

با وجود این وعده‌ها و ادعاها، فشار بر اقلیت‌های قومی و مذهبی ایران همچنان در قالب تخریب نمازخانه‌ها، ممانعت از برگزاری مراسم و احضارها و بازداشت‌ها ادامه دارد و گرچه دولت مدعی است که بر مبنای اصل استقلال قوا توان مداخله در امور قضایی را ندارد، اما واقعیت این است که بسیاری از این بازداشت‌ها و فشارها از سوی وزارت اطلاعات تحت امرش اتفاق می‌افتد.

به دنبال این روند، از نظر اقتصادی که تابعی از شرایط سیاسی است، در طول سی و چند سالی که از انقلاب ایران می‌گذرد، توسعه اقتصادی این استان‌ها در کمترین سطح بوده و در دولت جدید هم توسعه چشمگیری در این استان‌ها اتفاق نیفتاده است. حسن روحانی هرچند در سفرهای تبلیغاتی‌اش به استان‌های کردستان، آذربایجان، خوزستان و بلوچستان همواره درباره ظرفیت‌های بالای این استان‌ها برای توسعه سخن گفته، اما در عمل در بودجه‌های سالیانه دولت او اعتبارات این استان‌ها رشد چندانی نیافته و حتی نسبت به قبل کمتر شده است.

در مجموع، به دلیل نارسایی قانون اساسی کشور و شیعه محور و فارس محور بودن آن و به دلیل غیر سیاسی دانستن مسایل اقلیت‌های قومی و مذهبی و وجود تمایلات مرکز-فارس محور در اداره کشور، مشکلات ساختاری حاکمیت ایران و نگاه امنیتی داشتن به این گروه‌ها عملاً امکان مشارکت سیاسی آنها در شرایط فعلی وجود ندارد مگر با تغییر قوانین به سود قوانینی برابر و حافظ حقوق بشر فارغ از قومیت و مذهب.



لقمان و زانیار مرادی؛

دو برادر محکوم به اعدام

«محرابه» و «قتل فرزند امام جمعه شهر مریوان» مواردی بود که از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ریاست قاضی صلواتی در تاریخ ۱ دی ماه ۸۹، به عنوان اتهامات این دو زندانی اعلام و بر اساس همین اتهامات حکم اعدام در ملاء عام برای این زندانیان صادر شد.



و پرونده‌ی آن‌ها را جهت اجرای حکم اعدام در ملاء عام به اداره اجرای احکام ارسال کرد.

هم‌اکنون این دو زندانی در سالن ۱۲ زندان رجایی‌شهر کرج به سر می‌برند و طی ۶ سالی که در زندان‌های مختلف در انتظار اجرای حکم اعدام خود بوده‌اند، به دلیل شکنجه‌ها و شرایط نامناسب زندان، با مشکلات جسمی فراوانی از جمله دیسک و درد شدید در کمر و پاها رو به رو شده‌اند. زانیار مرادی در این دوران از درد در ناحیه بیضه‌ها هم رنج می‌برده است.

زانیار به همین منظور، چندین بار درخواست اعزام به بیمارستان خارج از زندان را کرده بود که در نهایت در روز دوشنبه ۵ تیرماه ۹۱ او را به بیمارستان خارج از زندان اعزام کردند و بعد از آزمایش‌های صورت گرفته مشخص شد که دو مهره‌ی ستون فقرات این زندانی، به سبب ضربات شدید دچار جابه‌جایی شده و سه مهره دیگر نیز دچار دیسک شده است. در آزمایش‌های پزشکی خارج از زندان همچنین مشخص شد که او دچار فتق بیضه است و این مساله سبب شده تا او به راحتی قادر به راه رفتن و نشستن نباشد.

این زندانی سیاسی پس از معاینات به زندان منتقل و ماه‌ها در انتظار اعزام دوباره به بیمارستان جهت مداوا شد. طی پنج سال گذشته، زانیار مرادی چندین بار به بیمارستانی در خارج از زندان منتقل شده است اما مداوا به صورت کامل بر وی صورت نگرفته و هر بار در حالی که از نظر پزشک، نیاز به مداوای بیشتر احساس می‌شده، به زندان بازگردانده شده است.

در نمونه‌ای دیگر، در حالی که قرار بود لقمان مرادی از زندان به دادگاه کیفری شعبه ۷۴ استان تهران برده شود، ماموران از او خواستند که لباس زندان را تن‌اش کند و با آن‌ها به دادگاه برود که وی از پوشیدن لباس زندانی خود داری کرده و گفته بود من یک زندانی سیاسی هستم و حق دارم با لباس عادی در دادگاه شرکت کنم. اما ماموران زندان رجایی شهر کرج با «باتوم، چماق و پوتین» به لقمان حمله کرده و او را با «سر و صورت خونین» نزد قاضی دادگاه می‌برند.

این زندانی کرد، در اثر ضرب و شتم ماموران زندان، دچار خونریزی داخلی شده بود و به همین دلیل پس از دادگاه، وی را به بیمارستان امام خمینی منتقل کردند اما او نیز پیش از مداوای کامل به زندان برگردانده شد.

زانیار و لقمان مرادی پس از سه سال در بازداشت در نامه‌ای عنوان کرده بودند: «سه سال گذشت، سه سالی که هر روز منتظر مرگ بودن در ستیز با امید ما بود. وقتی زیر آن‌همه شکنجه‌ها و تهدیدها و شب‌های سخت سلول انفرادی و بی‌خبری منتظر هر اتفاقی بودیم، تنها به انتظار

روشن شدن حقایق و آزادی صبر و امید پیش گرفته بودیم.

اگر پس از سه سال از دردها و رنج‌های مان نگوئیم راحت‌تر خواهیم بود اما از انتظارات مان می‌توانیم

بگوئیم... سه سال گذشت و انتظاری از آن‌هایی که مانع ملاقات و هرگونه ارتباط با عزیزان مان را شده‌اند، نداریم

اما هم‌چنان انتظار آزادی مان را می‌کشیم که اگر همه چیز درست صورت پذیرد می‌دانیم که با تصریح داوری و تحقق عدالت دور از دسترس نخواهد بود.»

در فروردین ماه سال ۹۱ این دو برادر در نامه‌ای به رییس قوه‌ی قضاییه خواستار تجدید نظر در حکم صادره شده و بار دیگر اعلام کرده بودند که در جریان قتل فرزند امام جمعه مریوان هیچ نقشی نداشته‌اند. به همین منظور روز سه شنبه ۵ اردیبهشت ۹۱، خدابخشی که خود را نماینده رییس قوه قضایی معرفی کرده بود، در دفتر رییس زندان رجایی‌شهر با زانیار و لقمان مرادی دیدار و به آن‌ها اعلام کرد که با توجه به ارسال نامه آن‌ها به رئیس قوه قضاییه در ماه گذشته، او از سوی قوه قضاییه برای بررسی پرونده آن‌ها تعیین شده و به گفته‌های این دو زندانی گوش داده است.»

بنابه به گزارش کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر، در این دیدار که نزدیک به چهار ساعت طول کشید، این دو زندانی به بیان وضعیت خود پرداختند و بعد از نوشتن سخنان این دو برادر از سوی این فرد، اظهارات یاد شده به صورت مکتوب و با امضای هر دو برای رییس قوه قضاییه ارسال شد. اما این نامه و حضور نماینده‌ی رییس قوه‌ی قضاییه نیز نتیجه‌ای در بر نداشت و این زندانیان هم‌چنان در انتظار حکم اعدام خود هستند.

زانیار و لقمان مرادی پس از سه سال در بازداشت در نامه‌ای عنوان کرده بودند: «سه سال گذشت، سه سالی که هر روز منتظر مرگ بودن در ستیز با امید ما بود. وقتی زیر آن‌همه شکنجه‌ها و تهدیدها و شب‌های سخت سلول انفرادی و بی‌خبری منتظر هر اتفاقی بودیم، تنها به انتظار روشن شدن حقایق و آزادی صبر و امید پیش گرفته بودیم. اگر پس از سه سال از دردها و رنج‌های مان نگوئیم راحت‌تر خواهیم بود اما از انتظارات مان می‌توانیم بگوئیم... سه سال گذشت و انتظاری از آن‌هایی که مانع ملاقات و هرگونه ارتباط با عزیزان مان را شده‌اند، نداریم اما هم‌چنان انتظار آزادی مان را می‌کشیم که اگر همه چیز درست صورت پذیرد می‌دانیم که با تصریح داوری و تحقق عدالت دور از دسترس نخواهد بود.»

روز جمعه نوزدهم مهرماه سال ۱۳۹۲ فردی به نام هیوا تاب، فرمانده سابق سپاه کردستان و از نظامیان بلند مرتبه این منطقه که پس از سفر آیت‌الله خامنه‌ای به کردستان بازداشت شده بود، به دار آویخته شد. خبرگزاری‌های دولتی در مورد دلیل اعدام او نوشتند: «هیوا تاب طی سال‌ها با استفاده از موقعیت ویژه خود مبادرت به انواع فعالیت‌های غیرقانونی در کردستان و به ویژه شهرستان مریوان مبادرت می‌کرد. وی از اعضای یک نهاد مهم نظامی بود که با سواستفاده از موقعیت‌اش، سال‌ها تحت لوای مبارزه با گروهک تروریستی پژاک در منطقه فعال می‌شما بود. او ظاهراً به طمع

برخورداری از پاداشی که بابت تحویل اجساد اعضای گروهک تروریستی پژاک نصیب وی و همدستان‌اش می‌شود، سوگند وفاداری‌اش به نظام و انقلاب را از یاد برد و به لباس مقدس سربازی خیانت کرد.»

در این میان، بسیاری از مردم کردستان قتل فرزند امام جمعه مریوان را نیز به وی منتسب دانستند اما هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی، چنین امری را قبول نکردند و به این ترتیب، لقمان و زانیار مرادی، هم‌چنان در انتظار اجرای حکم اعدام خود هستند.

به گزارش سایت کردپا، در آبان ماه سال ۱۳۹۲ یک زن و مرد مریوانی حاضر شدند تا در دادگاه درباره بی‌گناهی این دو جوان کرد گواهی دهند. این زن و مرد اعلام کرده بودند که ضاربان پسر امام جمعه مریوان را مشاهده کرده‌اند و این ضاربان زانیار و لقمان نیستند. آن‌ها در خصوص ضاربان فرزند امام جمعه مریوان عنوان کرده بودند: «چند نفر مسلح که سوار سه ماشین بودند و یکی از آن‌ها پرایدی سفید بوده را در حال شلیک به مقتول مشاهده کردیم و حتی به دلیل این‌که ما شاهد حادثه بودیم، از سوی ضاربان مورد هجوم و تهدید جانی قرار گرفتیم.»

به نوشته این سایت: «یکی از این شاهدان (مرد) به دلیل امنیتی و حساس بودن این پرونده نخواست که همسرش در این مساله دخیل شود، بیشتر نیز با امام جمعه مریوان دیدار کرده و چگونگی روی دادن این حادثه را برای ایشان تعریف کرده اما امام جمعه حاضر به پذیرفتن این ادعا نشده است.

این زندانیان در تاریخ ۹ بهمن ماه ۱۳۹۲ در نامه‌ای خطاب به امام جمعه مریوان نوشتند: «... جناب شیرزادی ما دونفر بارها اعلام کرده‌ایم که در این پرونده‌سازی‌هایی که صورت گرفته است دست نداشته‌ایم و اگر روزی مرتکب اشتباهی می‌شدیم هیچ مانعی برای درخواست بخشش از شما و یا هیچ شخص دیگری از جانب ما نخواهد بود. اما ما دو نفر هیچ وقت و در هیچ شرایطی حاضر نیستیم که برای اشتباهی که مرتکب نشده‌ایم در خواست بخشش کنیم و باید تا به امروز هم این مساله برای شخص شما کاملاً روشن شده باشد که ما به گفته وزارت اطلاعات قربانی یک بازی سیاسی شده‌ایم. آیا در این چند سال با وجود رنج و آزاری که ما به دلیل حمایت شما از این سناریو کشیده‌ایم کوچک‌ترین بی‌احترامی به خود و به خانواده شما شده است؟ با وجود شواهد فوق که همگی دال بر بیگناهی ما است چرا در راستای رفع اتهام از ما دو نفر اقدامات لازم را انجام نمی‌دهید تا بتوانید به جایگاه حقیقی خود که همانا الگوی اخلاقی و رفتاری برای مردم مریوان بودن است دست یابید؟»



علی جنتی، وزیر ارشاد ایران از لغو ۹ کنسرت موسیقی ظرف ۶ ماه گذشته خبر داد و گفت که علاوه بر نیروی انتظامی، در برخی موارد امامان جمعه با برگزاری کنسرت مخالفت می‌کنند و در برخی موارد هم قوه قضائیه اجازه برگزاری کنسرت‌ها را نمی‌دهد. علی جنتی در مصاحبه‌ای با شماره روز یکشنبه ۲۵ مرداد روزنامه اعتماد، همچنین بدون ذکر نام امیر تلو از اجرای «یک خواننده زیرزمینی» بر روی یک ناو جنگی ایران انتقاد کرد و گفت که «افرادی از این دست... در هیچ کجا نمی‌توانند برنامه هنری اجرا کنند.»

وزیر ارشاد، در سخنان خود تأکید کرد که لغو کنسرت‌ها در تعدادی از شهرستان‌های ایران «مربوط به جریان‌های غیرمرتبط» با وزارت ارشاد است. به گفته آقای جنتی، علاوه بر لغو کنسرت‌ها توسط نیروی انتظامی، در برخی موارد مخالفت امامان جمعه با برگزاری کنسرت «باعث می‌شود کسانی که دارای احساسات مذهبی هستند، کنسرت‌ها در شهرستان‌ها را بگیرند.»



آتنا فرقدانی به خاطر کارتونش از نمایندگان مجلس، برنده عنوان شجاع‌ترین کارتون‌نویست سال جهان شد. شبکه جهانی دفاع از حقوق کارتون‌نویست‌ها، جایزه امسال خود را به آتنا فرقدانی داد. به گزارش خبرنگاران ایران، کارتون این هنرمند از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و ایستادگی‌اش، این جایزه را برایش به ارمغان آورد. شبکه جهانی دفاع از حقوق کارتون‌نویست‌ها اعلام کرد که آتنا فرقدانی، برنده امسال جایزه‌ی شجاعت این سازمان خواهد بود. این جایزه به طور غیابی به فرقدانی اهدا خواهد شد. با وجود کاندیداهایی از جمله نشریه‌ی «شارلی ابدو» و هنرمندان دیگری در سراسر جهان که با شجاعت خود، دولت‌ها و سیاستمداران و یا گروه‌های قدرتمند افراطی را زیر تیغ انتقاد خود برده و در نتیجه‌ی کار خود، تحت فشار قرار گرفته‌اند، آتنا فرقدانی به خاطر کارتونش از نمایندگان مجلس و همچنین «نامه‌ی شجاعانه‌اش» خطاب به رهبری نظام ایران در مورد وضعیت زندان و همچنین فیلمی که در یوتیوب منتشر کرد، از سوی هیات ژوری، شایسته‌ی بردن این عنوان شناخته شد. کارتون آتنا از نمایندگان مجلس که در اعتراض به عدم برابری زن و مرد تفسیر می‌شود، باعث دردهای زیادی برای آتنا که به تحمل ۱۲ سال و ۹ ماه زندان محکوم شده است، با تحسین هنرمندان کارتون‌نویست و فعالان حقوق بشر همراه بوده است.



احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، از مقامات ایران خواست تا فوراً حکم اعدام **محمدعلی طاهری**، بنیانگذار عرفان حلقه را متوقف کنند. به گزارش رادیو زمانه احمد شهید گفته که محمدعلی طاهری به دلیل باورها و آموزش‌های عرفانی به اعدام محکوم شده است. طاهری که در زندان به سر می‌برد، به‌تازگی به اتهام «فساد فی الارض» محاکمه و به اعدام محکوم شده است. احمد شهید می‌گوید: «محکوم کردن یک فرد به مرگ برای بیان باورهایش غیرقابل قبول است.»

به گفته او، «به زندان انداختن و صدور حکم اعدام برای یک فرد به دلیل بهره‌برداری از حقوق خود در چارچوب آزادی‌های مذهب و بیان، غیرقابل قبول و نقض آشکار قوانین بین‌المللی است.» طاهری، بنیانگذار مؤسسه فرهنگی هنری «عرفان حلقه» است که از ۱۰ مرداد سال ۱۳۸۹ در زندان به‌سر می‌برد. او از سوی دادگاه انقلاب به‌اتهام «توهین به مقدسات، مداخله غیرقانونی در امور پزشکی و درمان بیماران، ارتکاب فعل حرام و رابطه نامشروع با لمس نامحرم، استفاده غیرمجاز از عناوین علمی (دکتر و مهندس) و ضاله بودن کتب و آثار» به پنج سال حبس، پرداخت ۹۰۰ میلیون تومان جزای نقدی و ۲۴ ضربه شلاق محکوم شد.



غلامحسین محسنی اژه‌ای سخنگوی قوه قضائیه ایران گفت که از **سعید مرتضوی**، دادستان سابق تهران و رئیس سابق سازمان تامین اجتماعی «در برخی موارد رفع اتهام شده» اما وی «در برخی موارد به حبس و رد مال محکوم شده است. به گزارش بی‌بی‌سی آقای محسنی اژه‌ای یکشنبه ۲۵ مرداد در جریان نشست مطبوعاتی هفتگی خود، از صدور رای بدوی آقای مرتضوی خبر داد و افزود که تا زمان قطعی نشدن حکم این مقام قضایی سابق، امکان بیان جزئیات حکم دادگاه را ندارد. سخنگوی دستگاه قضایی در عین حال گفت که حکم سعید مرتضوی هنوز به دست او نرسیده و از جزئیات آن مطلع نیست. برای آقای مرتضوی، بر سر پرونده کشته شدن تعدادی از زندانیان بازداشتگاه کهریزک در سال ۱۳۸۸ و نیز در ارتباط با تخلفات مالی در سازمان تامین اجتماعی پرونده قضایی تشکیل شده بود و مشخص نیست که حکم «حبس و رد مال»، مربوط به هر دوی این پرونده هاست یا خیر.



دو هفته‌نامه الکترونیک تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سازمان حقوق بشر ایران

محمود امیری مقدم

سرمدبیر

مدیار سعید نژاد

تحریریه

علی مهتدی، شیدا جهان‌بین، آیدا قجر

ویراستار

علی مهتدی

صفحه‌بندی

زهرا علی‌پور

تعاس با مجله

journal@iranhr.net

«حقوق ما» در ویرایش مطالب آزاد است